

# اساطیر و شاهنامه در

□ زهره نوروزی صحنه

کاووس (کیکاوس)

دومین پادشاه از سلسله کیانیان می‌باشد. دوره سلطنت وی و کیخسرو از مهم‌ترین دوره‌هاست. در عصر این دو مهم‌ترین وقایع پهلوانی و زورآزماییها و جنگاورهای خاندان گوناساس و گودرز و پهلوانان دیگر روی داده است. در دوره کیکاوس داسان هفت‌خان رستم و داستان سیاوش و جنگهایی که به خونخواهی او صورت گرفته و داستان رستم و سهراب و زادن کیخسرو آوردن او به ایران به وقوع پیوسته است.

حافظ درباره کاووس به گونه‌های دیگر یاد می‌کند. گاه از درگذشت او اظهار شگفتی می‌نماید و به خاطر حکایت جم و کاووس و کی، جام باده می‌طلبد و گاه افسوس می‌خورد



بیام فرهنگستان زبان و ادب فارسی به کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی که توسط جناب دکتر حداد عادل معاونت وزرات آموزش و پرورش قرائت گردیده است.

شگفت‌آوری که در عرصه علم و فن پدید آمده در چالش سخت و سنگینی قدم نهاده است، برای حفظ توانایی این زبان به فردوسی و شاهنامه او نیازمند است.

شاهنامه چونان برف ذخیره‌ای نشسته بر قله کوهستان تاریخ ماست که رودخانه جاری زبان امروزین ما از آن آغاز می‌شود و پیوسته مایه و مدد می‌گیرد. شاهنامه خزانه سرشار واژگان و شواهد دستوری و نحوی و کاربردی زبان فارسی است.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی همزمانی آغاز فعالیت خود را در جمهوری اسلامی ایران با کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی به فال نیک می‌گیرد و عمر هزارساله شاهنامه را برهانی محکم بر ریشه‌دار بودن زبانی می‌داند که اینک فرهنگستان به پاسداری آن همت گماشته است و وظیفه خود می‌داند از شوراهائی انقلاب فرهنگی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی و دانشگاه تهران و سازمان جهانی یونسکو و کمیسیون ملی آن در ایران که در برگزاری این کنگره سهم و شریک بوده‌اند سپاسگزاری کند. فرهنگستان برای استادان زبان فارسی و دانشمندان و دانش پژوهانی که با عشق به ایران و زبان و ادب فارسی و فردوسی توسی و شاهنامه گسراقتدر و گرانسنگ در این کنگره گرد آمده‌اند آرزوی توفیق نماید و همدل و همزمان با همه آنان درود و سلام خود را به روان پاک حکیم بزرگوار و بلند همتی که شاهنامه او در تاریخی هزار ساله همدم و همراه مردم ایران زمین بوده است نثار نماید.

کاخ بلندی که فردوسی آن را بی افکنده بود هزار ساله شد و همچنانکه آن حکیم روشن ضمیر ژرف نگر، آرزو کرده بود در این یک هزار سال از باد و باران ویرانگر و بستیانکن روزگار گزند نیافت و از رنج سی ساله او گنجی شایگان برای ایرانیان و فارسی زبانان به یادگار ماند.

شاهنامه فردوسی که امروز نه تنها ایرانیان بلکه جهانیان هزارمین سال تدوین آنرا جشن می‌گیرند سند افتخاری برای ملت ایران است که در آن ایمان اسلامی و اعتقاد شیعی و حکمت الهی و فضایل اخلاقی و ارزشهای انسانی و نیز بیم و امید و مهر و کین و غم و شادی آدمی و در یک کلام فرهنگ ایرانی - اسلامی در قالب یک بیان شورانگیز حماسی و تاریخی و اسطوره‌ای به صورتی موزون و متین تألیف و ترکیب یافته است.

زبان فارسی که کودکی خود را در دامان رودکی به سر آورده بود در پرتو ذوق و هنر و سختکوشی این دهقان نژاده ایرانی به جوانی رسید و نیرو گرفت و توانایی و کارآمدی یافت و قدم در جغرافیای گسترده ایران زمین نهاد و با استواری در تاریخ دراز این سرزمین به پیش شناخت. شاهنامه با عمر هزار ساله خود پشتوانه و پشتیبان شاعران و نویسندگان گویندگان فارسی زبان بوده است.

نظامی و مولوی و سعدی و حافظ از کشتزار آبادی که فردوسی بذر سخن را در آن پسرانکده بود خوشه‌ها چیده و خرمنها اندوخته‌اند و همگان بر آن تربت پاک درود و رحمت فرستادند.

امروز نیز که زبان فارسی به حکم دگرگونی

# خصیتهای بیوان حافظ

رَس دانشگاه الزهرا

که تخت کاووس دستخوش تطاول زمانه شده و آن طینی است که از گنبد غزل حافظ به نام کاووس بلند است.

که آگه است که کاووس و کی کجارتستند که واقف است که چون رفت تخت جم بیرباد ۹۷/۵

کی بود در زمانه وفا جام می بیار تا من حکایت جم و کاووس و کی کنم ۳۴۳/۵

تکیه بر اختر شب دزد مکن کساین عیار تخت کاووس ببرد و کمر کیخسرو ۳۹۹/۴

یده تا بگویم به آواز نی که جمشید کی بود و کاووس کی ۱۰۵۲/۴

## سیاوش

سیاوش (دارنده اسب نر سیاه) پسر کاووس که نامادریش سودابه دلباخته وی گردید و با توطئه، کاووس را علیه سیاوش شوراند. سیاوش پس از عبور از آتش از پدر اجازه خواست و به جنگ افراسیاب رفت و بعد هم به افراسیاب پیوست و سرانجام بناز در اثر دسایس اطرافیان به دستور افراسیاب «گروی» او را سر برید و این امر موجب جنگهای عظیم بین ایران و توران گردید.

حافظ ماجرای غم‌انگیز و مرگ مظلومانه سیاوش و تمامی اندوه‌ها و سرنوشت سیاه و دردآور و بدفرجامی او را در یک بیت که نمایانگر ذهن‌بینی افراسیاب (شاه ترکان) و دسایس و حسادت‌های نزدیکان سیاوش و خون به ناحق ریخته اوست بیان می‌کند:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود  
شرمی از مظلومه خون سیاوشش بساد  
۱۰۱/۴

## بیران

پسر ویس، سهسالار و مشاور خردمند افراسیاب تورانی و پسر جریره همسر سیاوش و پسر بزرگ فرود است که پس از مرگ سیاوش فرنگیس همسر سیاوش و پسر وی کیخسرو را نجات داد و در جنگ‌های ایران و توران شرکت داشت.

حافظ در دو بیت به بیران اشاره نموده است. جنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت بشنو که بند بیران هجست زیان ندارد!

کجا رای بیران لشکر کیش  
کجا شیده آن ترک خنجر کیش  
۱۰۵۳/۱۱

## کیخسرو

پسر سیاوش و نوه کیکاووس و افراسیاب است که پس از جمشید و فریدون کسی در شاهنامه به پای او نمی‌رسد. وی انتقام پدر خود

را از افراسیاب گرفت.

حافظ در شش بیت به کیخسرو این فرزند خلف سیاوش و زاده اندوه اشاره نموده است و از او و از جام وی و پهلوانی او با افسوس یاد کرده است.

بیفتان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل شوکت برس  
که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد  
۱۱۶/۱۰

صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان  
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد  
۱۱۷/۸

خیال آب خضر بست و جام کیخسرو  
به جرعه نونی سلطان ابوالفوارس شد  
۱۶۳/۹

تکیه بر اختر شب دزد مکن کساین عیار  
تخت کاووس ببرد و کمر کیخسرو  
۳۹۹/۴

گویی خوبی بردی از خوبان خلیج شادباش  
جام کیخسرو طلب کافر اسیاب انداختی  
۴۲۵/۳

بیا ساقی آن می که عکسش زجام  
به کیخسرو و جم فرستد پیام  
۱۰۵۲/۳

## خاقان چین

در داستان کیخسرو همدستی خاقان با افراسیاب و جنگ رستم با وی و شکست او در جنگ ایران و توران آمده است. حافظ در سه بیت کلمه خاقان را یاد کرده است.

بر شکن کساکل ترکانه که در طالع تست  
بخنش و کوشش خاقانی و جنگ‌خانی  
۴۶۳/۶

خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست  
صاحب قران خسرو و شاه خدایگان  
۱۰۲۷/۲

دارای دهر شاه شجاع آفتاب مُلک  
خاقان کامگار و شهنشاہ نوجوان  
۱۰۲۸/۶



بیژن و منیژه

بیژن پسر گیو پسر گودرز پسر کیشواد که به امر کیخسرو به جنگ با گرازان رفت و بسا دلباخته یکدیگر شدند. منیژه وی را بیهوش نمود و مخفیانه به کاخ خود برد. گرسیوز به دستور افراسیاب او را در چاه انداخت و سرانجام کیخسرو به هنگام نوروز در جام جهان نما نگاه کرد و مکان او را یافت و رستم که از دو سو با گیو خویشاوندی داشت - دختر رستم همسر گیو بود و بیژن نوه وی و خواهر گیو همسر رستم بود. - به نوران رفت و بیژن را نجات داد.

حافظ به این داستان دلکش و لطیف و زیبا و عاشقانه در دو بیت شیرین و موجز اشاره کرده است.

شاه ترکان چو بستید و به چاهم انداخت  
 دستگیر از نمود لطف تهمتن چه کنم  
 ۳۳۷/۵

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل  
 شاه ترکان فارغ است از حال ما کورستمی  
 ۴۶۱/۵

شیده

پسر افراسیاب و دای کیخسرو بود که در جنگ به دست کیخسرو کشته شد. حافظ از شیده این دلاور تُرک و خنجرکش چنین یاد نموده است:

کجا رای پیران لشگر کنش  
 کجا شیده آن تُرک خنجر کنش  
 ۱۰۵۳/۱۱

بهمن

بهمن پسر اسفندیار و اسفندیار پسر گشتاسب و گشتاسب پسر لهراسب بود. وی پس از مرگ اسفندیار تحت مراقبت و تربیت رستم قرار گرفت و تمام فنون بسزم و رزم و شکار را آموخت سپس گشتاسب او را شایسته شاهی دانست و او را اردشیر خواند. اردشیر با

همای ازدواج کرد و پس از خود او را جانشین نامید. حافظ در یک بیت عبرت آموز از بهمن (در کنار جمشید و قباد) چنین یاد کرده است:

قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکیبش  
 ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد  
 ۹۷/۴

زرتشت

زرتشت = زردشت = زارتشت =  
 زاردشت = زراتشت = زرادشت به معنای دارنده شتر زرد (؟)

پیامبر ایران باستان از خانواده سپیتمه. پدرش پوروشسب و مادرش دغدو (دغدویه) نام داشت. وی معاصر گشتاسب بود و در حمله دوم ارجاسب تورانی به دست یک تن از خاندان کرپ (karap) به نام پراترک رش کشته شد. حافظ در اشاره به زرتشت و آیین وی دو بیت زیر را سروده است.

به باغ تسازه کن آیین دین زردشتی  
 کنون که لاله برافروخت آتش نمرود  
 ۱۹۸/۸

بیا ساقی آن آتش ناپناک  
 که زردشت می جویدش زیر خاک  
 ۱۰۵۳/۱۵

و در بیت زیر به زند کتاب دینی زرتشت بدینسان اشاره دارد:

و گر زنده خوان آتشی می زند  
 ندانم چراغ که بر می گند  
 ۱۰۵۷/۴

حافظ در هشتاد و سه بیت واژه آتش را که یکی از عناصر مقدس و برافروخته نگاه داشتن همیشگی آن از آیینهای دین زرتشت بوده (طبق روایات شاهنامه آتش در زمان هوشنگ کشف گردید). به کار برده است.

در اینجا فقط به چند بیت حافظ که اشاره مستقیم به آن آیین دارد استناد می کنیم.

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند  
 که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست  
 ۲۶/۸

سینه گو شعله آتشکده پارس بگش  
 دیده گو آب رخ دجله بغداد بر  
 ۲۴۵/۴

به من ده که در کیش رندان مست  
 چه آتش پرست و چه دنیا پرست  
 ۱۰۵۳/۱۶

مغ (مغان)

مغ پیشوای زردشتی، مؤبد زردشتی و زردشتی (به طور اعم) که در اشعار فردوسی در عهد گشتاسب زیاد با آن روبرو می شویم.

از واژه های دیگر در این زمینه که حافظ بدان اشاره کرده است می توان دیرمغان، می مغانه، خرابات مغان، پیر مغان، کوی مغان، سرای مغان، مفیجه، مفیجگان را (که جمعا ۴۹ بیت می باشند). نام برد.

دارا

چون پسر همای و اردشیر (بهمن) به دنیا آمد هما او را در صندوقی نهاده و در نرات افکند و گازی او را بزرگ کرد و داراب نام نهاد چون داراب برومند گردید نژاد خود را از گازر جویا شد و سرانجام همای او را یافت و بر تخت شاهی نشاند. پس از مرگ داراب پسرش دارا بجای وی نشست. دارا پس از چهارده سال پادشاهی به دست جانوشیار وزیر اسکندر به قتل رسید.

حافظ در شش بیت به قصه دارا و اسکندر (دو برادر که از پدر یکی و از مادر جدا بودند) و احوال آنان و شکوه و عظمت سلطنت آنها و زودگذر بودن روزگار چنین اشاره نموده است:

آیینه سکندر جام می است بنگر  
 تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا  
 ۵/۵

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم  
 از ما بجز حکایت مهر و وفا میرس  
 ۲۶۴/۷

داور دارا شکوه ای آنکه تاج آفتاب  
 از سر تعظیم بر خاک جناب انداختی  
 ۴۲۵/۱۳

خورشید ملک پرور و سلطان دادگر  
دارای دادگستر و کسرای کی نشان  
۱۰۲۷/۳

تخت تو رشک مسند جمشید و کسباید  
تاج تو غین افسر دارا و اردوان  
۱۰۲۸/۱۲

گیرم که هزار گنج قارون داری  
ملک جم و دارا و فریدون داری  
چون شربت مرگ نوش می باید کرد  
انگار که پیش از این و افزون داری  
۱۱۱۴/۵۹

### اسکندر

اسکندر از شخصیت‌هایی است که شعرا و نویسندگان بسیاری به داستان زندگی و شرح جهان‌گشایی‌هایش پرداخته‌اند. در شاهنامه اسکندر دارای نژاد ایرانی است و فرزند داراب و ناهید می‌باشد که بنا به وصیت دارا دختر او (روشنک) را به همسری خود درآورد. اسکندر چهار هدیه مهم از کید هندی دریافت کرد: دختر زیبای وی، پسرشک دربارش، فیلسوفش، (که آینه‌ای برای وی ساخت صاف و روشن که به هیچ روی بر او زنگار ننشاند و تیره نگردد) و جامی که وقتی در آن می‌یاب بریزند اگر یک لشکر از آن بخورد تمام نشود.

دوران سلطنت اسکندر پسر از وقایع و اتفاقات مختلف بوده است از آن جمله رفتن او در تاریکی به جستن آب حیات است که به همراه مردی خردمند به نام «خضر» در این راه گام نهاد و در وسط راه خضر و اسکندر همدیگر را گم کردند و خضر آب حیات را یافت و زندگانی جاوید را به دست آورد و اسکندر موفق نشد.

اسکندر آخرین پادشاه از سلسله کیان است و فردوسی او را مردی بزرگ و اوصیل معرفی نموده است که شرف نسب را با دانش و داد و شجاعت درهم آمیخته و به فتوحات عظیم و

کارهای بزرگ نایل شده و شگفتیهای فراوان دیده و جهان را درنوردیده است.

حافظ در دوازده بیت به اسکندر و دوران پرشکوه سلطنت وی و آینه اسکندری و... و

در سیزده بیت به خضر و در بیست و پنج بیت به آب حیوان (با ترکیبات مختلف) اشاره کرده است. آینه اسکندر جام می است بنگر  
تایر تو عرضه دارد احوال مُلکِ دارا  
۵/۵

من آن آینه را روزی به دست ارم سکندروار  
اگر می‌گیرد این آتش زمانی ورنمی‌گیرد  
۱۴۵/۸

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند  
نه هر که آینه سازد سکندری داند  
۱۷۴/۱

سکندر را نمی‌بخشد آبی  
به زور و زر می‌تر نیست این کار  
۲۴۰/۷

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم  
از ما بجز حکایت مهر و وفا میرس  
۲۶۴/۷

گرت هواست که با خضر همنشین باشی  
نهان ز چشم سکندر جو آب حیوان باش  
۲۶۸/۳

نه عمر خضر بماند نه مُلکِ اسکندر  
نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش  
۲۸۵/۵

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت  
رخت بریندم و تا مُلکِ سلیمان بروم  
۳۵۱/۴

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار  
جرعه‌ای بود از زلال جام جان‌افزای تو  
۴۰۲/۷

فیض ازل به زور و زر ار آمدی به دست  
آب خضر نصیبه اسکندر آمدی  
۴۳۰/۵

سکندری که مقیم حریم او چون خضر  
ز فیض خاک درش عمر جاودان گیرد  
۱۰۳۶/۲۲

به جای سکندر بمان ساها  
به دانا دلی کشف کن حالها  
۱۰۵۶/۷

### خضر

ترا ز حال دل‌خسنگان چه غم که مدام  
همی دهند شراب خضر ز جام جنت  
۸۹/۸

راهم مزن به وصف زلال خضر که من  
از جام شاه جرعه کش آب کورم  
۱۰۳۹/۴

مگر خضر مبارک پی درآید  
زین همتش این ره سرآید  
۱۰۴۶/۶

مگر خضر مبارک پی تواند  
که این تنها بدان تنها رساند  
۱۰۴۷/۲۲

گذار بر ظلمات است خضر راهی کو  
مباد کاتش محرومی آب ما ببرد  
۱۲۵/۴

تو دستگیر شوی خضر پی خجسته که من  
بیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند  
۱۹۰/۷

زر کتاباد ما صد لوحش الله  
که عمر خضر می‌بخشد زلالش  
۲۷۴/۲

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف  
ای خضر پی خجسته مدد ده به هضم  
۳۰۶/۷

قطع این مرحله بی‌همری خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
۴۷۹/۶

### آب حیوان

که حافظ با تعابیر مختلف آب، آب حیوان، آب خضر، آب زندگی، آب حیات، آب زندگانی، چشمه حیوان، زلال خضر در بیست و پنج بیت از آن یاد کرده است.

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد  
 زاغ کلک من بنامیزد چه عالی مشربست  
 ۳۰/۸

فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست  
 تا آب ما که منیعش الله اکبر است  
 ۴۰/۹

معنی آب زندگی و روضه ارم  
 جز طرف جو بیار و می خوشگوار چیست؟  
 ۶۶/۴

آبی که خضر حیات از او یافت  
 در می‌کده جو که جام دارد  
 ۱۱۵/۲

آب حیوان اگر آن است که دارد لب دوست  
 روشنست این که خضر بهره سراپی دارد  
 ۱۲۰/۴

خیال آب خضر بست و جام کی‌خسرو  
 به جرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد  
 ۱۶۳/۹

آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ‌بی کجاست  
 گل بگشت از رنگ خود باد بهاران را چه شد  
 ۱۶۴/۲

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
 و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
 ۱۷۸/۱

صبا به چشم من انداخت خاکی از کویش  
 که آب زندگی‌ام در نظر نمی‌آید  
 ۲۳۳/۲

سکندر را نمی‌بخشند آبی  
 به زور و زر میسر نیست این کار  
 ۲۴۰/۷

در قلم آورد حافظ قصه لعل لب  
 آب حیوان می‌رود هر دم از اقلام هنوز  
 ۲۵۹/۹

گرت هراست که با خضر همنشین باشی  
 نهان ز چشم سکندر جو آب حیوان باشی  
 ۲۶۸/۳

حجاب ظلمت از آن بست آب خضر که گشت  
 ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجسل  
 ۲۹۹/۸

هوای منزل یار آب زندگانی ماست  
 صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم  
 ۳۲۵/۷

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شریتم  
 ترک طیب کن بسیا نسخه شریتم بخوان  
 ۳۷۵/۸

گرد لب بشفنه از آن تازه و ترست  
 کباب حیات می‌خورد از چشمه‌سار حُسن  
 ۳۸۶/۷

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد  
 طوطی خوش لهجه یعنی کلک شگر خای تو  
 ۴۰۲/۶

جو هست آب حیاتت به دست، تشنه مسمیر  
 فَلَا تَمُنَّ وَمِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَسِيٍّ  
 ۴۲۲/۵

لبش می‌بوسم و درمی‌کشم می  
 به آب زندگانی برده‌ام پی  
 ۴۲۳/۱

انسفاس عیسی از لب لعل لطیفه‌ای  
 و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی  
 ۴۲۸/۲

فیض ازل به زور و زرار آمدی به دست  
 آب خضر نصیبه اسکندر آمدی  
 ۴۳۰/۵

کلک تو بارک الله بر مُلک و دین گشاده  
 صد چشمه آب حیوان از قطره‌ای سیاهی  
 ۴۸۰/۲

شاید که به آبی فلکت دست نگیرد  
 گر تشنه لب از چشمه حیوان به در آیی  
 ۴۸۵/۳

راهم مزن به وصف زلال خضر که من  
 از جام شاه جرعه‌کش آب کوثرم  
 ۱۰۳۹/۴

دریغا حسرتا دردا کزین جوی  
 بخواید رفت آب زندگانی  
 ۱۰۸۳/۳۷ - ۲

اردوان  
 فردوسی در باب سلطنت اشکانیان به

اختصار چنین گفته است: پس از اسکندر کسی  
 را تاج و تخت نبود و بزرگانی از نژاد آرش  
 (مراد کی آرش پسر کیقباد است) که همه دلیر و  
 سرکش بودند هر یک قسمتی از کشور را  
 مستصرف شده و در آن پادشاهی کرده‌اند و  
 ایشان را ملوک طوایف می‌خواندند و در بیست  
 سال بر همین منوال گذشت. نخستین پادشاه از  
 میان اشکانیان اشک از نژاد قباد بود. دیگر  
 پادشاهان گودرز، بیژن، نرسی، اورمزد بزرگ،  
 آرش، اردوان و بهرام (معروف به اردوان  
 بزرگ) بودند که بابک از طرف اردوان در  
 شهر استخرشاه بود.

اردوان در جنگ با اردشیر بابکان نوه  
 بساک و ساسان (پسر اردشیر شاه که او را  
 بهمن نیز می‌خواندند) کشته شد و اردشیر  
 بابکان بنا به نصیحت بساک پادشاه جهرم با  
 دختر اردوان ازدواج کرد.

حافظ در دیوان خود در یک بیت نام  
 اردوان را آورده و از او و زندگیش چنین یاد  
 کرده است:

تخت تو رشک مسند جمشید و کیقباد  
 تاج تو غبن افسر دارا و اردوان  
 ۱۰۲۸/۱۲

بهرام  
 هنگامی که یزدگرد معروف به یزدگرد  
 یزه‌کار (برادر کوچکتر بهرام پسر شاپور سوم)  
 به تخت نشست به ظلم و بیاداد پرداخت و همه  
 خردمندان را خوار کرد و هیچ کس نزد او  
 پایگاهی نداشت و همه از او وحشت داشتند.  
 وی بنا بر تشویق بزرگان، بهرام پسرش را به  
 منذر تازی سپرد. منذر او را به یمن برد و  
 تربیت کرد. بهرام پس از مرگ یزدگرد تاج  
 شاهی را از یمن بدو شیر ژبان برداشت و هر دو  
 شیر را با گرز کشت و بر تخت سلطنت نشست  
 و شصت سال پادشاهی کرد. وی به شکار  
 بسیار علاقه داشت. حافظ در یک بیت به  
 بهرام گور و روزگار ناپایدار اشاره دلنشینی  
 دارد:

کمند صید بهرامی بیفکن جام می سردار  
که من بپیومدم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

۲۷۳/۴

کسری نوشین روان

انوشیروان = دارای روان جاوید لفسب  
خسرو اول شاهنشاه ساسانی، بیست و یکمین  
پادشاه ساسانی، فرزند قباد.

دوران پادشاهی وی از مهم‌ترین دوره‌های  
سلطنت ساسانیان شمرده می‌شود. حضرت  
محمد (ص) در زمان این پادشاه متولد شد.  
وزیر خردمند او بوذرجمهر بود.

حافظ در چند بیت عبرت‌آموز به کسری  
انوشیروان و سپهر خون افشان و بی‌ثباتی  
روزگار چنین اشاره کرده است:

سپهر برشده پرویز نیست خون افشان  
که ریزه‌اش سرکسری و تاج پرویز است  
۴۲/۵

خورشید مُسَلک پرور و سلطان دادگر  
دارای دادگستر و کسرای کسی نشان  
۱۰۲۷/۳

ای خواجه کوزه‌گر اگر هشیاری  
تا چند کنی بر گیل مردم خواری  
جنگال فریدون و سر نوشیروان  
در چرخ کشیده‌ای چه در سراداری  
۱۱۱۴/۵۸

خسرو پرویز و شیرین

پرویز در زبان پهلوی به معنای فاتح و  
پیروز است؛ وی معروف به خسرو دوم  
شاهنشاه ساسانی، پسر هرمزد چهارم، پسر  
انوشیروان بود. که گستم و بندوی، دایمی‌های  
پرویز هرمزد را از شاهی برکنار و کور  
گردانیدند و به جای وی خسرو پرویز را به  
تخت نشاندند.

شیرین معشوق و همسر خسرو پرویز،  
دختری ارمنی بود و بزرگان با ازدواج این دو  
مخالف بودند و سرانجام چون پرویز به دستور

شیروی، پسرش (که حاصل ازدواج وی سا  
مر ۸ بود) به قتل رسید، شیرین بر روی جسد  
پرویز در آرامگاهش با خوردن زهر هلاهل در  
کنار او جان داد.

کلمه خسرو نام چندتن از پادشاهان  
ساسانی بوده و در شاهنامه در داستان پرویز  
بسیاری اوقات فرهوسی او را فقط خسرو  
نامیده است. در واقع هر جا این کلمه معنی  
خاص داشته پرویز مورد نظر بوده است و به  
معنای عام در مفهوم پادشاه است. حافظ واژه  
خسرو را بیست و پنج بار در مفهوم پادشاه و  
همراه «یای مصدری» سه بار و با «یای نسبت»  
سه بار و کلمه خسروانی را سه بار استعمال  
نموده است. کلمه خسرو در پنج بیت ایهام دارد  
بخصوص که اکثراً با شیرین، صنعت مراعات  
نظیر ساخته است.

سحرم دولت بیدار بیه بالین آمد  
گفت بر خیز که آن خسرو شیرین آمد  
۱۷۲/۱

یارب اندر دل آن خسرو شیرین آساز  
که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند  
۱۸۵/۴

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان  
که به مژگان شکند قلب همه صف شکنان  
۳۸۰/۱

شیرین‌تر از آنی به شکر خنده که گویم  
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی  
۴۶۶/۲

اجرها با شدت ای خسرو شیرین دهنان  
گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی  
۴۷۲/۵

باربد

نوازنده و موسیقی‌دان معروف دربار  
خسرو پرویز است. الحان باربدی آوازه‌هایی  
است که او ساخته و تعداد آنها را سی یا سی  
ویک نوشته‌اند و همچنین ۳۶۰ نغمه به تعداد  
ایام سال بدو نسبت داده‌اند.

باربد هنگامی که به زندان پرویز رفت چنان  
تحت تاثیر فرجام بدوی قرار گرفت و متأسف

شد که سوگند یاد کرد که دیگر هرگز نوازندگی  
نکند و به همین سبب چهار انگشت خود را  
برید و در حالی که خون از آن جاری بود آنرا  
در مشت فشرد و به خانه رفت. در آنجا آتشی  
برافروخت و تمام اسباب و آلت نوازندگی خود  
را در آن سوزانید.

حافظ در یک بیت از باربد این  
موسیقی‌دان و نوازنده بزرگ که نغمه‌هایش تار  
دها را به لرزه درمی‌آورد چنین یاد کرده است:  
روان بزرگان ز خود شاد کن  
ز پرویز و از باربد یسار کن  
۱۰۵۸/۷ - ۸

فهرست مأخذ و منابع

- ۱- حافظ خانلری، پرویز نائل خانلری. (ابیات مفاله از بین  
دیوان استخراج شده است.)
- ۲- شاهنامه جاب مکر
- ۳- فرهنگ معین، دکتر معین.
- ۴- حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح الله صفار.
- ۵- حافظ شناسی، سید نیاز کرمانی.
- ۶- شرح غزلهای حافظ، حسینعلی هروی.
- ۷- شرح غزلهای حافظ، دکتر خطیب رهبر.
- ۸- خسرو شیرین نظامی، تصحیح حسن وحید دسگرودی.
- ۹- واژه نامک، عبدالحمین نوشین.
- ۱۰- فرهنگ واژه‌های حافظ، دکتر مهین‌دخت صدیقیان.
- ۱۱- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر.
- ۱۲- شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده.
- ۱۳- متن سخنرانی دکتر سید حسن سادات ناصری در کنگره  
بزرگداشت حافظ.
- ۱۴- نقشی از حافظ، علی دشتی.
- ۱۵- فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمدعلی رجایی بخارایی.
- ۱۶- حافظ نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی.
- ۱۷- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفار.
- ۱۸- شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی.
- ۱۹- زبده شاهنامه، عطاءالله روحی کرمانی.
- ۲۰- از رنگ گل تا رنج خار، فتحعلی سرامی.

باورنمی‌ها

- ۱- در این بیت چهار ایهام وجود دارد: الف) مطلق پیر، ب)  
کنایه از جنگ به فریته خمیده قامش، ج) نام کتابی با این عنوان  
(بند پیران، به تصحیح دکتر جلال متینی، تهران، ۱۳۵۷، د)  
اشاره به پیران ریشه سیهسالار افراسیاب، به واسطه پندها و  
اندرزهای خردمندانه‌اش بخصوص در داستان سیاوش.
- ۲- زند به معنای جفمخا (سنگ آتش‌زنه) نیز می‌باشد، به این  
اعتبار با آتش ایهام تناسب دارد.